**( مو ) تغيير انواع**

آمديم بر سر مسأله تغيير نوع و ترقّی اعضا يعنی انسان از عالم حيوان آمده . اين فکر در عقول بعضی از فلاسفه اروپ تمکّن يافته بسيار مشکل است که حال بطلانش تفهيم شود ولی در استقبال واضح و آشکار گردد و فلاسفه اروپ خود پی ببطلان اين مسأله برند زيرا اين مسأله فی الحقيقه بديهيّ البطلانست . و چون انسان در کائنات بنظر امعان نظر کند و بدقائق احوال موجودات پی برد و وضع و ترتيب و مکمّليّت عالم وجود مشاهده کند يقين نمايد که ليس فی الامکان ابدع ممّا کان چه که جميع کائنات وجوديّه علويّه و ارضيّه بلکه اين فضای نامتناهی و آنچه در اوست چنانکه بايد و شايد خلق و تنظيم و ترکيب و ترتيب و تکميل شده است هيچ نقصان ندارد بقسمی که اگر جميع کائنات عقل صرف شوند و تا ابد الآباد فکر کنند ممکن نيست که بتوانند بهتر از آنچه شده است تصوّر نمايند اگر چنانچه پيش آفرينش باين مکمّليّت در نهايت آرايش نبوده بلکه پست‌تر بوده است پس وجود مهمل و ناقص بوده است در اين صورت مکمّل نبوده . اين مسأله بی نهايت دقّت و فکر لازم دارد مثلاً امکانرا يعنی عالم وجود را من حيث العموم مشابه هيکل انسان تصوّر کنيد که اين ترکيب و اين ترتيب و اين مکمّليّت و جمال و کمال که الآن در هيکل بشری هست اگر غير ازين باشد نقص محض است لهذا اگر تصوّر زمانی کنيم که انسان در عالم حيوانی بوده يعنی حيوان محض بوده وجود ناقص بوده معنيش اين است که انسانی نبود و اين عضو اعظم که در هيکل عالم بمنزله مغز و دماغ است مفقود بوده است پس عالم ناقص محض بوده است . همين برهان شافيست که اگر چنانچه انسان وقتی در حيّز حيوان بوده است مکمّليّت وجود مختلّ بود زيرا انسان عضو اعظم اين عالم است و اگر عضو اعظم در اين هيکل نباشد البتّه هيکل ناقص است . و انسان را عضو اعظم شماريم زيرا در بين کائنات انسان جامع کمالات وجود است و مقصد از انسان فرد کامل است يعنی اوّل شخص عالم که جامع کمالات معنويّه و صوريّه است که در بين کائنات مثل آفتابست پس تصوّر نمائيد وقتی آفتاب موجود نبوده است بلکه آفتاب نيز ستاره بوده البتّه آن زمان روابط وجود مختلّ بوده چگونه تصوّر چنين چيزی توان نمود و اگر نفسی تتبّع در عالم وجود نمايد همين کفايت است . و برهان ديگر گوئيم و اين دقيق‌تر است اين کائنات موجوده غير متناهيه در عالم وجود خواه انسان خواه حيوان خواه نبات خواه جماد هر چه باشد لابدّ هر يک مرکّب از عناصری هستند و اين مکمّليّتی که هر کائنی از کائنات است شبهه ای نيست که بايجاد الهی منبعث از عناصر مرکّبه و حسن امتزاج بوده و مقادير کمّيّت عناصر و کيفيّت ترکيب و تأثيرات سائر کائنات تحقّق يافته پس جميع کائنات مانند سلسله ای مرتبط بيکديگرند و تعاون و تعاضد و تفاعل از خواصّ کائنات و سبب تکوّن و نشو و نمای موجودات است . و بدلائل و براهين ثابت است که هر يک از اين کائنات عموميّه حکم و تأثيری در کائنات سائره يا بالاستقلال يا بالتّسلسل دارد . خلاصه هر کائنی از کائنات مکمّليّتش يعنی مکمّليّتی که الآن در انسان و دون آن ميبينی من حيث الأجزاء و من حيث الأعضاء و من حيث القوی منبعث است از عناصر مرکّبه و مقادير و موازين عناصر و نحويّت امتزاج عنصری و تفاعل و مفاعيل و تأثيری که از کائنات سائره در انسانست چون اينها جمع شود اين انسان پيدا گردد و چون مکمّليّت اين کلّ منبعث از اجزاء عناصر مرکّبه و مقادير آن عناصر و نحويّت امتزاج و تفاعل و مفاعيل کائنات مختلفه حاصل گشته لهذا ده هزار و يا صد هزار سال پيش چون انسان ازين عناصر خاکی و بهمين مقادير و موازين و بهمين نحويّت ترکيب و امتزاج و بهمين مفاعيل سائر کائنات بوده پس بعينه آن بشر همين بشر بوده است و اين امر بديهی است قابل تردّد نيست يعنی هزار مليون سال بعد ازين اگر اين عناصر انسان جمع شود و بهمين مقادير تخصيص و ترکيب شود و بهمين نحويّت امتزاج عناصر حاصل گردد و بهمين مفاعيل از سائر کائنات متأثّر شود بعينه همين بشر موجود گردد . مثلاً صد هزار سال بعد اگر روغن حاصل شود آتش حاصل شود فتيله موجود شود چراغدان موجود گردد روشن کننده پيدا شود . خلاصه جميع ما لزميکه الآن هست حاصل گردد اين سراج بعينه پيدا شود . اين مسأله قطعيّ الدّلاله است امريست واضح و امّا آنچه دلائلی که حضرات ذکر کرده‌اند اينها ظنّيّ الدّلاله است قطعيّ الدّلاله نيست .